

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در روایاتی بود که استدلال شده به آن‌ها برای وجوب احتیاط در شبهات تحریمیه یا
وجوبیه. رسیدیم به روایت سی و چهار، این روایت راجع به احتمال وجود عدّه در مرأه‌ای
که می‌خواهد با او ازدواج بشود هست، بنابراین ربطی به اثبات احتیاط مطلقاً ندارد، از
این می‌گذریم.

روایت سی و پنجم: «قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كُفِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» هر کس
عمل کند به آنچه که می‌داند یعنی حجت بر او قائم شده است، این نسبت به آنچه که
نمی‌داند کفایت گردیده شده. ظاهر این روایت شریفه اثبات برائت است کما این که به این
روایت در باب برائت استدلال شد؛ صاحب وسائل قدس سره این روایتی که ذکر می‌کنند
چون گفتیم سرّ این که این روایات دالّه‌ی بر برائت را ذکر می‌کنند با این که عنوان باب
وجوب توقف و احتیاط هست، به خاطر این که روایات معارضه‌ی با روایات دال بر عنوان را
هم ایشان ذکر می‌کنند و بعد توجیه می‌کنند آن روایات معارضه را. این جا هم ایشان توجیه
فرموده است به توجیهاتی که خیلی خلاف ظاهر هست؛ مثلاً من جمله از فرمایشاتی که
فرموده، فرموده: «يُمْكِنُ حَمْلُهُمَا» یعنی این روایت و آن روایت «مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنْ
الْعِبَادِ» «عَلَى الْغَافِلِ الَّذِي لَمْ يَحْضُرْ عِنْدَهُ شَكٌّ وَ لَا شُبْهَةٌ وَ لَا بَلَعَةٌ تَصُحُّ الْإِحْتِيَاظُ» این
روایت برای کسی است که شبهه‌ای پیش او پیدا نشده به خاطر این که اصلاً غافل است،
چون شبهه پیدا شدن بعد از التفات است، کسی که غافل بالمرّه هست شک برایش پیدا
نمی‌شود، کما این که ظن و یقین هم برایش پیدا نمی‌شود، و هم چنین چنین آدم غافل اصلاً
توجه به ادله‌ی احتیاط هم ندارد چون غافل محض است، این روایت می‌فرماید: این
آدم‌های این جوری که در غفلت محض به سر می‌برند از این جهات، اگر به همان‌هایی که
می‌دانند عمل کنند نسبت به آن‌هایی که نمی‌دانند دیگر مسئولیتی ندارند، این جور آدم‌ها،
این حمل، حملی است خلاف ظاهر دیگر، روشن است، چون «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ» اطلاق
دارد، عموم دارد علی الاختلاف المبانی که «مَنْ» دلالتش اطلاق است یا وضعی و
عمومی است. «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كُفِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» هر کس به آنچه که می‌داند که این
کنایه‌ی می‌داند یعنی می‌داند خود او را، یا می‌داند حجت بر او را، یا به خاطر ادله‌ی دیگر
این «عَلِمَ»‌های در این جور جاها را باید معنا کند به این که «قام لديه الحجة» حالا ولو اماره
باشد، چون موارد علم صددرصد قطعی نادر است. پس «مَنْ عَمِلَ» یعنی کسی که «قام
لديه الحجة» برای یک حکمی. اگر آن‌ها را که این چنین است عمل بکند از مابقی کفایت
می‌کند دیگر، خدای متعال نسبت به آن‌ها مسئولیتی برای او قائل نیست. نتیجه‌اش چه
می‌شود؟ برائت می‌شود، اصولی‌ها همین کار را می‌کنند دیگر؛ آن‌هایی که دلیل بر آن قائم
شده به آن‌ها عمل می‌کنند، فتوا می‌دهند؛ آن‌هایی که شک دارند و نمی‌دانند چه به نحو
شبهه‌ی حکمی و وجوبیه، چه به نحو تحریمیه می‌گویند برائت داریم، دیگر مسئولیتی

نداریم. پس بنابراین یکی از ادله‌ی برائت می‌تواند شمرده بشود و توجیه صاحب وسائل قدس‌سره تمام نیست.

بله اگر ادله‌ی احتیاط تام و تمامی داشتیم، این‌جور ادله‌ی تام و تمامی داشتیم که باید احتیاط کرد آن‌وقت ممکن بود بگوییم که نسبت ادله‌ی احتیاط با این روایت اخص مطلق است. چون این هم غافل را می‌گیرد هم شاک را می‌گیرد، همه را می‌گیرد؛ آن ادله‌ی احتیاط برای غیر غافل است قهراً، پس بنابراین اخص مطلق می‌شد این را تخصیص می‌زد، این وجود داشت؛ ولی تا به حال ما دلیل قاطعی بر احتیاط پیدا نکردیم تا این‌جا که حالا خواندیم روایات را، تا حالا بینیم بعد خدای متعال چه خواهد فرمود، چه خواهد کرد، بفرمایید...

س: این روایاتی که مثل آن روایت قبلی که ... بالاخره در موردی که ما فکر می‌کنیم جای برائت است، حضرت فرموده احتیاط کنید

ج: کجا فرموده؟

س: حالا این روایتی که مثلاً، نمی‌گویم دلالتش تام است ولی این سؤال برای من شده جایی که ما مثلاً می‌گوییم جای برائت است حضرت فرمودند احتیاط کن، بالاخره این جوابش چه می‌شود؟ مورد برائت است حضرت فرمودند احتیاط کنید، حالا یا این روایت یا روایت‌های دیگری که بود که ما فکر می‌کنیم.....

ج: آن روایت‌هایی که جواب دادیم یکی یکی، پس باید به آن جواب‌هایی که دادیم مراجعه بفرمایید،

س: شما آخر بعضی‌ها را در عامش اشکال کردید در آن تشبیه اشکال کردید، ولی مثلاً مورد، مورد برائت است ظاهرش هم مورد برائت است، حالا آن.....

ج: نه گفتیم آن‌ها دلالت بر احتیاط نمی‌کردیم، آن‌ها دیگر حالا تکرار نکنیم آن جواب‌ها را،

س:

ج: نکاح را بله، آن را گفتیم از آن می‌گذریم به خاطر این‌که آن بحث جداگانه‌ای می‌خواست که حالا ادله‌ی برائت در یک موارد خاصه‌ای تخصیص خورده است یا نخورده است؟ آن در تنبیهات برائت باید ذکر بشود. یک کسی ممکن است بگوید، بله برائت ثابت است الا یک چند مورد؛ مثل باب فروج، باب اموال، باب دماء، که این‌ها روایات خاصه دارد ممکن است بگوییم تخصیص می‌زنیم آن‌ها را قائل به برائت نمی‌شویم؛ فلذا گفتیم می‌گذریم ازش نه این‌که در موردش هم بخواهیم بگوییم نه، اگر سنداً و دلاله‌ی تمام باشد، معارض نداشته باشد در مورد ملتزم می‌شویم ادله‌ی برائت را تخصیص می‌زنیم.

س: استاد اگر این‌جا دلیل دیگری بر برائت نداشته باشیم در روایت اخیر می‌تواند دلیل مستقل باشد؟

ج: بله بله، به همین هم استدلال شده، شاید مرحوم شهید صدر احتمال می‌دهم علی‌ما بیالی که فرموده این اهم ادله و ادل در ادله بر برائت است، این روایت. چون می‌فرماید که کسی که عمل کند «يَمَّا عَلِمَ كُفِيَ مَا لَمْ يُعْلَم» در تمام موارد شبهات حکمیه ما «مَا لَمْ

يُعَلِّمُ» است دیگر، وقتی به آن‌هایی که می‌دانیم عمل بکنیم «كُفِيَ مَا لَمْ يُعَلِّمْ» این‌ها اولاً؛ یک جواب دیگر هم این‌جا عرض بکنیم و آن این است که اصولی به برکت ادله‌ی برائت شرعیه، اِعمال به برائت که می‌کند «عَمِلَ بِمَا يُعَلِّمُ» است، چون اقامه‌ی حجت بر آن شده دیگر، شمای اخباری بیاید یک دلیلی برای ما اثبات کنید که احتیاط است تا یا با آن‌ها معارضه بکند، تا حالا که نیاوردید، این روایت هم که برائت برای ما اثبات می‌کند.

روایت بعدی، روایت سی و ششم: روایت احمد بن الحسن المیثمی است که در باب تعادل و تراجیح روایت مفصله‌ای است که آن‌جا مفصل از آن بحث کردیم، یک فرازی از این روایت مبارکه این است: «فی حدیث اختلاف الاحادیث» خدمت حضرت رضا(س) رسیدند و سؤال کردند از این‌که وقتی روایت با هم متعارض می‌شود چه باید کرد؟ حضرت مطالبی فرمودند، خیلی روایت مفصل است فرموده: «وَمَا لَمْ تَجِدُوهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ» حضرت انقساماتی فرمودند، این‌جور اگر بود این کار را بکنید، آن‌جور بود این کار را بکنید تا به این‌جا می‌رسند؛ اگر هیچ‌کدام از این‌ها نبود یعنی مثلاً عام و خاص نبود، جمع عرفی نداشت، چه نداشت که حضرت آن‌جا فرمودند نظیر این امور را، فرمود: «وَمَا لَمْ تَجِدُوهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ قَرُّوْا إِلَيْنَا عِلْمُهُ فَتَحْنُ أَوَّلَىٰ بِذَلِكَ وَلَا تَقُولُوا فِيهِ بِأَرَائِكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالْكَفِّ وَ التَّنَبُّتِ وَ الْوُقُوفِ وَ أَنْتُمْ طَالِبُونَ بَاجُنُونَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكُمُ الْبَيِّنَاتُ مِنْ عِنْدِنَا» صاحب وسائل می‌فرماید این روایت دلالت می‌کند بر این‌که ما باید توقف کنیم و حرفی ننیم تا این‌که از طرف ائمه(ع) بیانی بیاید، این جوابش هم از ما تقدم ظهر؛ که ما نسبت به حکم واقعی همین‌جور هستیم، نسبت به حکم واقعی طالب و باحثیم و حرفی هم نمی‌زنیم که واجب است حرام است، هیچی نمی‌گوییم. راجع به حکم ظاهری خودشان ائمه فرمودند به حکم آن ادله، ما بحث کردیم، فحص کردیم، به آراءمان هم نمی‌گوییم، «لَا تَقُولُوا فِيهِ بِأَرَائِكُمْ» چشم، ما که به آراءمان نمی‌گوییم، ما هم رفتیم به حدیث رفع مراجعه کردیم فرموده «رفع ما لا يعلم»؛ به حدیث حج مراجعه کردیم، به این حدیث امروز مراجعه کردیم؛ پس بنابراین ما به آراءمان نمی‌گوییم، اصولی می‌گوید من به آراء خودم نمی‌گویم که، من برائت شرعیه را به‌خاطر این ادله دارم می‌گویم پس منافاتی به فرمایش حضرت رضا(س) اگر این روایت صادر شده باشد از حضرت ندارد،

س: برائت عقلیه آرائکم نیست؟

ج: برائت عقلیه آن‌جایی است که هیچ دلیلی نداشتیم، آن هم بنا بر مسلک برائت عقلیه‌ها می‌گویند حکم عقلی بطلی و جزمی است؛ درست؟ حکم عقلی بطلی و جزمی را که نمی‌شود کاری کرد، اصلاً بنای دین بر حکم عقلی اولی است، اگر این نباشد اصلاً....

س: این روایت چی.....

ج: منافاتی ندارد با آن، این منافاتی با آن؛ این نسبت به حکم واقعی... حکم شرع است ما نسبت به حکم شرع که حرفی نمی‌زنیم که، که شارع چه فرموده، ما می‌گوییم ما هم از نظر عقلی آن‌وقت برائت داریم، اما شارع برائت شرعیه جعل کرده یا نه؟ حرفی نمی‌زنیم اگر دلیل نداشته باشیم، پس بنابراین نسبت به «ما صدر من الشارع» چه به حکم واقعی، چه به حکم ظاهری اگر هیچی نداشته باشیم حرفی نمی‌زنیم، ولی چون دلیل نسبت به حکم ظاهری داریم از طرف شارع آن را می‌گوییم.

روایت سی و هفتم، که «قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ مَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ فَهُوَ الْمَجْتُونُ» هر که راجع به هر چه سؤال می‌شود جواب می‌دهد این آدم دیوانه‌ای است، هر

سؤال می‌کنند جواب می‌دهد راجع به هر چیزی، حالا مثلاً در صنف ما هم همین طور، هر بحثی، جامعه‌شناسی سؤال کنند جواب می‌دهد، روان‌شناسی جواب می‌دهد، از فیزیک بخواهند سؤال کنند جواب می‌دهد، از داخل سیاست بخواهند جواب می‌دهد، اقتصاد بخواهند جواب می‌دهد، هر چیزی بخواهند جواب می‌دهد، این معلوم می‌شود که مجنون است دیگر،

س: علم دینی و دین....

ج: بله همه چیز را بخواهد جواب بدهد می‌شود مجنون.

این حرف درستی است، ولی چه ربطی به بحث ما دارد؟ تعجب می‌کنم صاحب وسائل این روایت را در عداد روایات توقف، مگر اصولی می‌آید به هر چیزی که از او می‌پرسند بخواهد جواب بدهد؟ بابا فرق ما با شما اخباری‌ها چیست؟ شما هم دارید در شبهات حکمیه جواب می‌دهید ما هم در شبهات حکمیه جواب می‌دهیم، شما می‌گویید احتیاط، ما می‌گوییم برائت، شما اگر ما مشمول این روایت بشویم شما هم مشمول این روایت می‌شوید که دارید می‌گویید احتیاط، توجه فرمودید؟ پس بنابراین این روایت ربطی به این ندارد، این روایت می‌خواهد بگوید هر کسی حد و مرز خودش را بشناسد، راجع به هر چیزی دخالت نکند، در آن چیزی که آگاهی دارد، اطلاع دارد و بشر هم محدود است دیگر، آن‌که نامحدود است خدای متعال است و کسانی که علم‌شان متصل به علم الهی، آن‌ها، ولی ماها همه نه، یک محدوده‌هایی داریم و بزرگی یک عالم به این است که حد خودش را بشناسد و بی‌خود پاسخ ندهد، خیلی جاها بگوید نمی‌دانم، کما این‌که بزرگانی که ما آن‌ها را به خدمت شما، درک کردیم خیلی‌هایشان همین طور؛ علامه‌ی طباطبائی قدس سره، من خودم یک وقتی در خیابان خدمت، خیلی آدم چیزی بود دیگر ایشان، از تواضعش فوق حد معمول هم بود. از حاشیه‌ی ایشان بر اسفار این نشان می‌دهد در برهان صدیقین یک حاشیه‌ای در این مطلب خاصی زده. تو کوچه از ایشان سؤال کردم که یک توضیحی می‌خواستم راجع به آن. فرمود: نمی‌دانم، حالا یادشان نبود یا ما را قابل نمی‌دانستند حالا هرچی.. اگر نمی‌دانم خیلی راحت می‌گفت نمی‌دانم، با این‌که فنانش است، دیگر خارج از فنانش نیست، فنانش به همان چیزی است که نگاشته و تحریر فرموده اما می‌گوید نمی‌دانم. آقای حائری قدس سره همین‌جور بود، خیلی چیزها را نمی‌دانم، نمی‌دانم برای او راحت‌تر از می‌دانم بود.

سی و هشت: فرمود ابو عبدالله (ع) به حسب این نقل «أَوْزَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» تا آخر که این روایات وقوف است که قبلاً بحث کردیم و گفتیم این روایات دلالت ندارد.

روایت سی و نهم؛ در روایت سی و نهم این است که وابصة بن معبد اسدی آمد خدمت رسول خدا (ص) طبق این نقل، «فَقَالَ: لَا أَدْعُ مِنَ الْبِرِّ وَالْإِيمِ شَيْئاً إِلَّا سَأَلْتُ عَنْهُ» در ذهن خودش می‌گفت من هیچ کار خوب و بدی را واگذار نمی‌کنم الا این‌که از حضرت سؤال خواهم کرد، در ذهنش این‌جوری بود، حالا شاید هم برای امتحان حضرت می‌خواست، که من از همه چیزها می‌خواهم از حضرت سؤال کنم، «فَلَمَّا أَتَاهُ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ (ص) أَ تَسْأَلُ عَمَّا جِئْتَ لَهُ أَوْ أُخْبِرُكَ» می‌پرسی یا خودم قبل از سؤال تو اخبار کنم تو را که از چه می‌خواستی سؤال بکنی و جوابش چه هست؟ «قَالَ أَخْبِرْنِي قَالَ جِئْتُ تَسْأَلُنِي عَنِ الْبِرِّ وَالْإِيمِ» آمدی که از همه‌ی کارهای خوب و گناه و معصیت سؤال کنی که چه چیزهایی خوب است چه چیزهایی بد است؟ «قَالَ نَعَمْ» بله برای همین‌ها آمده بودم، «فَصَرَبَ يَدَيْهِ عَلَى

صَدْرِهِ» «قَصَرَ بِ» ظاهرش این است که ضرب ضمیرش برمی‌گردد به رسول خدا؛ یعنی حضرت یک دستی به سینه‌ی مبارکش زدن کما این که امیرالمؤمنین «ان هنا لعلماً جما» کأن حضرت می‌خواهند بگویند بله، همه چیزها این‌جا خدای متعال نهاده است و من اطلاع دارم. «ثُمَّ قَالَ يَا وَاصِطُ الْيَرُّ مَا أَطْمَأْنَنْتُ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَالْيَرُّ مَا أَطْمَأْنَنْتُ بِهِ الصَّدْرُ وَالْإِيْمُ مَا تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَ جَالَ فِي الْقَلْبِ وَ إِنَّ أَفْئَاكَ النَّاسُ وَ أَفْتُوكَ» اثم کدام است؟ آن چیزی است که هی احتمالش در سینه‌ی انسان چرخ می‌خورد و در قلب انسان جولان می‌دهد، شاید واجب باشد، شاید نباشد، شاید حرام باشد، شاید نباشد؛ اگر چه «أَفْئَاكَ النَّاسُ» مردم یعنی عامه یا غیر عامه، آن وقت که عامه نبوده، مردم هم فتوا بدهند بگویند آره، این جور است آن جور است، ولی تو از گفته‌ی آن‌ها یقینی پیدا نمی‌کنی، اطمینان نفس پیدا نمی‌کنی، دنبال این جور چیزها رفتن اثم است، گفتند صاحب وسائل کأن می‌خواهد بفرماید ما در شبهات حکمیه نمی‌دانیم وجوب هست، وجوب نیست، حرمت هست، حرمت نیست؛ این‌جا توقف اگر نخواهیم بکنیم این اثم است.

جواب این فرمایش ایشان هم همان جوابی است که بارها در روایات دیگر داده شد که ما به‌خاطر روایات تردد نداریم، «جَالَ فِي الْقَلْبِ» نیست، این جوری هست یا آن جوری نیست نداریم که، به‌واسطه‌ی آن روایات دال بر براءة شرعیه عالم شدیم به این که براءة شرعیه است، پس بنابراین باز آن روایات ورود بر این روایات دارد و تخصصاً از تحت این‌ها خارج می‌شود.

س: صدره ممکن است صدر آن.....

ج: بعید است که آن «ثُمَّ» چون دارد «قَصَرَ بِ يَدِهِ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ» قال این قال پیغمبر است دیگر، پیامبر فرمود؛ پس صدر ثم به آن می‌خورد که همان کار را پیامبر فرموده، یعنی می‌خواهد بگوید این‌جا هست همه‌ی علوم کائنه.

س: یک احتمال هم این است که چون گفته «مَا أَطْمَأْنَنَّ بِهِ الصَّدْرُ» می‌گوید نگاه کن آن چیزی که اطمینان می‌گیری...

ج: نه آن چیزی است که در قبال او سینه‌ات اطمینان دارد که بله، مطلب همین‌طور است،

س:

ج: ما می‌گوییم از...

س: ... کرده به‌خاطر همین است می‌گویم شاید به‌خاطر همین اشاره کرده....

ج: ممکن است حالا توطئه‌ای برای این باشد که راجع به صدر بخواند حرف بزند، ممکن است این باشد ممکن هم هست که بخوانند بگویند یعنی این‌جا هست همه چیزها می‌گویم برای تو.

س: استاد ظاهراً قضای این روایت یک قضای دیگری است در بحث قضا هست که یک روایتی قریب به این مضمون که بین قلبت چه می‌گوید؟ ظاهراً

ج: این آن را نمی‌گوید،

س: بین واقعاً نقش خود فطرت خود قبول می‌کند یا نه؟ و یک راه شناخت دیگر را مطرح می‌کند نه حالا بحث‌های ما که حالا خبر و دلیل و....

ج: نه نمی‌گوید بین قلبت چه می‌گوید، این را نمی‌گوید، «الْيُزُّ مَا أَطْمَأَنَّتُ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَ الْيُزُّ مَا أَطْمَأَنَّ يَهُ الصَّدْرُ وَ الْإِنَّمُ مَا تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَ جَالَ فِي الْقَلْبِ وَ إِنَّ أَفْطَاكَ النَّاسُ وَ أَفْطَوُكَ» حالا آن هم باشد باز بالاخره دلالتی بر بحث ما ندارد. اگر آن باشد اتفاقاً برعکس دلالت می‌کند، ما به قلب‌مان که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم برائت عقلیه مثلاً می‌گوید، پس بنابراین مشکلی ندارد.

س: پس فرقی که بود؟ یعنی قبل از این پس چه می‌گفتیم؟

ج: نه، یک روایاتی داریم که ایشان اشاره می‌کنند به او، می‌گویند که یکی از معیارهای شناخت حق این است که به نفس‌ات مراجعه کنی ببینی چه قضاوت می‌کند؟

س: این را هم همین را می‌گوید،

ج: نه، این این را نمی‌گوید که مراجعه به قلبات بکن بین چه می‌گوید، می‌گوید آن مطلبی که موجب اطمینان نفس می‌شود آن برّ است، آن چیزی که موجب اطمینان نفس نمی‌شود، آن چیز موجب، نه نفس شما به چه حکم می‌کند، آن مطلبی که موجب اطمینان نفس می‌شود....

س: دو روی یک سکه‌اند دیگر،

ج: دو روی یک سکه ولی معنایش فرق می‌کند؛ یعنی این طرف سکه یک چیزی نوشته، آن طرف سکه یک چیز دیگر نوشته، ولی دو روی یک سکه‌اند.

روایت بعدی روایت چهل؛ فرمود: «يَا أَخَا عَبْدِ قَيْسٍ إِنَّ وَصَحَ لَكَ أَمْرٌ قَافِلَةٌ وَ إِلَّا قَاسِكُكَ تَسْلَمُ وَ رُدَّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ فَإِنَّكَ أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» اگر یک چیزی برای تو روشن شد قبولش کن و الا ساکت شو تا سالم بمانی، و علمش را هم به خدای متعال رد کن.

این روایت هم باز «إِنْ وَصَحَ لَكَ أَمْرٌ قَافِلَةٌ» می‌گوییم چشم وَصَحَ لَنَا امر برائت شرعیه به خاطر آن ادله؛ این‌ها منافاتی ندارد. این اشکال این است که بزرگوارانی که به این جور روایات استدلال کردند، نظر به حکم واقعی کردند. بله، حکم واقعی که در شبهات حکمیه بر ما روشن نمی‌شود؛ ما هم نسبت به حکم واقعی که سکوت می‌کنیم، حرفی نمی‌زنیم. نسبت به حکم ظاهری دلیل داریم پس منافاتی با این روایات ندارد بلکه عمل به همین روایات است نسبت به حکم ظاهری آن؛ و اما...

س: غیر یکی از این روایات نفرمودند؟؟ اگر یک برائت مجعوله‌ای این قدر مسلم که آقایان فقهاء در همه‌ی امورات فتوای؟؟ می‌دهند بعد از آن طرف اهل بیت ما در مقام بیان باشند بعد تأخیر در حاجت هم بیندازند، بعداً بخواهند یک جای دیگر بیان بکنند چرا نگفتند اگر؟؟ تثبت، تثبت کلیه نیست، حتی من حیث حکم ظاهریه نیست؟؟

ج: نه، پس موضوع تثبت را روشن کردند، فرمودند کجا تثبت بکن، آن جایی که شبهه داری، نمی‌دانی، ما نسبت به حکم ظاهری نداریم؛ خروج موضوعی دارد.

س: اگر برائت مجعول بوده؟؟ نمی‌گوید برائت داری؟ تثبت؟؟ برائت داری، چرا نگفته؟؟

ج: گفته، فرموده دیگه، این همه ادله برائت اقامه کردیم پس الان چند ماه است در این حرف‌ها هستیم پس آن ادله برائت برای چه بود؟ فرمودند دیگه، منتها دأب ائمه(ع) این نیست که حالا یک جا دسته کرده و آن جوری بفرمایند؛ برای این که اگر این کار را کرده بودند اصلاً ما دکان و چیز نداشتیم دیگه؛ این فرمایش مرحوم امام را مرحوم والد نقل می‌کردند که امام در درس اصول، بعد من در کلام امام هم دیدم، در تعادل و تراجیح مثل این که فرمودند در جواب این سؤال؛ چرا دسته کرده و شسته و رفته نفرمودند مطالب را؟ یک جا عام گفتند، یک خاص و هی این قدر ما باید بحث کنیم، چه کنیم تا دریابید این مثلاً. ایشان فرمودند یکی از وجه‌هایش این است که، یکی از جگم آن ممکن است این باشد والله العالم که یک کاری کردند، کار بشود تخصصی تا یک عده اصلاً شغل‌شان این بشود. این‌ها که شغل‌شان این شد، مدافع اسلام خود به خود خواهند شد؛ اصلاً کارشان دیگه این شده دیگه؛ اگر دسته کرده و شسته و رفته بود که احتیاج به این حرف‌ها نداشت، حوزه‌های علمیه برای چه می‌خواست؟ هر کسی سواد داشت می‌رفت می‌فهمید که این جا این را نوشته و عمل می‌کرد.

پس بنابراین، این برای این که یک عده کار و شغل‌شان این بشود ممکن است یکی از حکمت‌هایش همین باشد که فرمودند. چهل و یک

چهل و یک، روایت چهل و یک: می‌فرمایند که «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى سَرَّابٍ يَقِيعَةٍ» کسی که بدون بصیرت و بینایی عمل بخواهد بکند مثل کسی که سیر می‌کند بر این که یک سرابی را از دور می‌بیند خیال می‌کند ضمآن و تشنه است و آبی را از دور می‌بیند و می‌رود سراغ آن و وقتی به آن می‌رسد می‌بیند نه، آب نبود، این یک چیز طبیعی بود که این جور نشان داده می‌شد. «و لَا يَزِيدُهُ سُرْعُهُ سَيْرَهُ إِلَّا بُعْدًا» این هم درست است. «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ» شما در شبهات حکمیه که نمی‌دانید واجب است یا نه؟ حرام است یا نه؟ عمل می‌کنید، عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ دارید عمل می‌کنید؛ این روایت نهی کرده، جواب الجواب که نسبت به حکم واقعی که بله، حکم ظاهری هم که عَلَى بَصِيرَةٍ هستیم به خاطر روایاتش.

روایت چهل و دو که بحث فراوان یک مقداری دارد و مهم هم هست.

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَصَّاحٍ» که شیخ فرموده علی الاقوی این سند موثق است. «أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع» که موسی بن جعفر(س) هست که عبد صالح چون تقیه شدید بوده، نام مبارک حضرت را نمی‌بردند. الفقیه البغدادی، این جور تعبیرات نسبت به حضرت می‌شد. «يَسْأَلُهُ عَنْ وَقْتِ الْمَغْرِبِ وَ الْإِفْطَارِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَرَى لَكَ أَنْ تَنْتَظِرَ حَتَّى تَذَهَبَ الْحُمْرَةُ وَ تَأْخُذَ بِالْخَائِطَةِ لِدِينِكَ». صاحب وسائل در این جا، در این باب دوازده از ابواب قضاء، صفات قاضی تلخیص کردند روایت را؛ من کل روایت را بخوانم که بعد ببینیم که چه جور می‌شود استدلال کرد و جوابش چیست؟ «قَالَ كَتَبْتُ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ يَتَوَارَى الْقُرْصُ وَ يُقْبَلُ اللَّيْلُ وَ يَزِيدُ اللَّيْلُ ارْتِقَاعًا» قرص خورشید پنهان می‌شود، شب روی می‌آورد «وَ يَزِيدُ اللَّيْلُ ارْتِقَاعًا» شب هم ارتفاع پیدا می‌کند یعنی بالا می‌رود و هی تاریک‌تر می‌شود هوا؛ «وَ تَسْتَبِيرُ عَنَّا الشَّمْسُ وَ تَرْتَفِعُ قَوْقُ الْجَبَلِ حُمْرَةً» یک سرخی بالای کوه پیدا می‌شود، بالا می‌آید «وَ يُؤَدِّنُ عِنْدَنَا الْمُؤَدِّنُونَ» پیش ما و محل ما مؤذن‌ها وقتی این جور می‌شود اذان می‌گویند «فَأَصْلَى حَبِيبِي وَ أَفْطِرُ إِنْ كُنْتُ صَائِمًا» نماز مغرب را می‌توانم بخوانم و افطار

می‌توانم بکنم اگر صائم هستم» «أَوْ أَتَنْتَظِرُ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ الَّتِي فَوْقَ الْجَبَلِ» یا باید صبر کنم تا آن «حُمْرَةُ فَوْقَ الْجَبَلِ» از بین برود، آن وقت نماز بخوانم و افطار کنم «فَكَتَبَ عِلیَّ أَنْ أَرَى لَكَ أَنْ تَنْتَظِرَ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ وَ تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِیَدِیْكَ» یا «وَ تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِیَدِیْكَ».

تقریب استدلال به این روایت شریفه آن طور که شیخ اعظم در فرائد فرموده این هست که این که امام (ع) فرمود: «أَرَى لَكَ أَنْ تَنْتَظِرَ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ وَ تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِیَدِیْكَ»، این «وَ تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِیَدِیْكَ»، در حقیقت مناط و علت حکم است؛ یعنی چرا به تو می‌گویم «تَنْتَظِرَ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ»؟ برای این که برای تو لازم است که أخذ به حائطه بکنی، به احتیاط بکنی، چون لازم است و واجب است أخذ به احتیاط بکنی، از این جهت به تو گفتم «لَكَ أَنْ تَنْتَظِرَ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ».

شیخ فرموده این نظیر این عبارت است که در محاورات عرفی مثلاً به یک نفری می‌گویم «أَرَى لَكَ أَنْ تَوَفَّى دِیْنَكَ وَ تُخْلِصَ نَفْسَكَ» یک کسی بدهکار است هی اعصابش دارد خرد می‌شود و هی چه می‌کند، می‌گوید آقا برو این بدهکاری‌هایت را بده تا نفست خلاص بشود، تا راحت بشوی، این تا راحت بشوی دلیل همین است که دارد می‌گوید برو اداء دینت را بکن، آن جمله‌ی بعدی در حقیقت علت آن چیزی است که با جمله‌ی قبل ادا شده و گفته شده، این جا هم حضرت می‌فرماید: «أَرَى لَكَ أَنْ تَنْتَظِرَ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ» چرا این حرف را می‌گویم «أَرَى لَكَ» این که تَنْتَظِرَ ذهاب الْحُمْرَةُ؟ این هست که باید «تَأْخُذَ بِالْحَائِطَةِ لِیَدِیْكَ».

پس بنابراین نگویند که این روایت برای یک جای خاصی است که احتیاط واجب کرده و این مخصص ادله‌ی برائت است در مورد خودش که بله، اگر در این مورد خاص که شک در این دارید که مغرب شده یا مغرب نشده است، نه به نحو شبهه موضوعیه، به نحو شبهه حکمیه نمی‌دانید ملاک مغرب عند الشارع این جا محقق است یا محقق نیست و ملاک نماز خواندن یا افطار کردن الان محقق شده یا نه؟ باید احتیاط بکنید. ممکن است در این مورد شارع احتیاط را جعل بکند ولی به این بیانی که شیخ می‌فرماید برای این است که این احتمال را از بین ببرد که نه، این اختصاص به مورد ندارد. حضرت می‌فرماید این جا که می‌گویم به خاطر این است که آدم باید احتیاط بکند. پس یک قاعده‌ی کلیه از این روایت استفاده می‌شود که انسان باید در موارد شبهات حکمیه احتیاط بکند از این جهت که باید در شبهات حکمیه احتیاط بکند، در این مورد هم من به تو گفتم که چه کار کن؟ احتیاط بکن، پس بنابراین، این روایت از آن یک قاعده عامه و کلیه استفاده می‌شود. سند هم که فرمودند موثق است پس بنابراین دلالت روایت سنداً... این روایت سنداً و دلالةً خوب است برای استدلال، این فرمایش شیخ اعظم.

بعد شیخ اعظم قدس سره بعد از پایان روایات که یکی یکی جواب می‌دهند از ادله، خودشان البته جواب دادند از این روایات شریفه.

مجموع کلمات ایشان و غیر ایشان مجموعش، ملخصش، این هست که این روایات شریفه در آن چهار احتمال وجود دارد و علی اساس جمیع این احتمالاتی که عرض می‌کنیم استدلال به روایت ناتمام است.

احتمال اول این است که این روایت دارد می‌فرماید که ذهاب حمره‌ی مغریه، این شرط است برای خواندن نماز مغرب و افطار، این را ممکن است این روایت بفرماید. اگر این

روایت مفادش این باشد «أَرَى لَكَ أَنْ تَنْتَظِرَ حَتَّى تَذْهَبَ الْحُمْرَةُ» یعنی «الحمرة المغربية» که خود او می‌گفت که بالای کوه می‌آید، آن حمره‌ی مغربیه است. دیگه وقتی خورشید غروب می‌کند، یک حمره‌ای آن جا شعاع خورشید هنوز چون زائل نشده، یک سرخی در همان طرف مغرب هویدا می‌شود. به این می‌گویند حمره‌ی مغربیه، این روایت دلالت می‌کند بر این که بله، باید ذهاب حمره‌ی مغربیه بشود.

س: مشرقیه یا مغربیه؟

ج: نه، مغربیه،

س: مشرقیه رفته،

ج: مشرقیه غیر از این است. حالا بعد می‌گویم. این ذهاب حمره‌ی مغربیه است که همان طرف مغرب است نه بالای سر است؛ همان طرف مغرب است. در افق مغرب دیده می‌شود.

اگر این را بخواهد روایت بفرماید، این روایت «یرد علمه الی اهله» چون بر خلاف مسلم فقه هست که آن ذهاب حمره‌ی مغربیه لازم نیست و این بدعتی است که یک گروهی به نام خطابیون ایجاد کردند و آن‌ها این حرف را می‌زنند. این روایت مطابق حرف و نظر آن مبدعین است و این احتمال اگر در روایت معنایش این باشد، این خلاف حق است و تقیّه لابد صادر شده یا هر چی، مخصوصاً چون روایت هم مکاتبه هست، در مکاتبات آن احتمال تقیه فراوان‌تر است چون ممکن است به دست هر کسی برسد یا یک سند است که بله، حضرت نوشته این جوری، می‌شود این جا و آن جا از آن استفاده بکنند اهل خلاف، فلذا آن جا احتمال تقیه در مکاتبات بیشتر است حتی بعضی‌ها گفتند اصلاً مکاتبات حجت نیست به خاطر همین که احتمال تقیه اصل عقلایی عدم تقیه در آن‌ها جاری نمی‌شود که این البته یک نظر دیگه خیلی افراطی هست در باب چیز، ولی عده‌ای هم گفتند که مکاتبه این جوری است. پس اگر این باشد اصلاً روایت حجت نیست و لکن بعید است واقعاً این احتمال، یعنی این احتمال شهید صدر ابداع کردند و فرمودند لعلّ این باشد ولی این احتمال بعید است چون حضرت اگر می‌خواستند این را بفرمایند دیگه ذیل آن که بیایند تعلیل بیاورند و این‌ها، لزومی نداشت؛ آدم این جور موارد یک حرف خلاقی را که حالا چیز است، خودش را می‌گوید دیگه، حالا بخواهد تعلیل هم بکند.

احتمال دوم در روایت شریفه این است که مراد همان حمره‌ی مغربیه باشد اما به این بیان که وقتی هنوز خورشید درست مستتر نشده است و دیگه در آستانه‌ی این است که آخرین لحظات ظهور و طلوعش را داشته باشد، یک سرخی در طرف مغرب دیده می‌شود که این باعث می‌شود که انسان شک کند به خصوص وقتی جای کوهستانی که این جا هم که این سؤال دارد می‌کند جای کوهستانی است، شک می‌کند که آیا واقعاً خورشید غروب کرده یا نه هنوز غروب نکرده و این کوه مانع از دیدن آن است؟ فلذا می‌گوید که من شک می‌کنم که آیا واقعاً استتار قرص شده یا استتار قرص نشده در اثر این که یک چنین سرخی پیدا است؟ کوه هم مانع است. پس به نحو شبهه موضوعیه شک دارد. این هم که در عبارتش بود که لیل ارتفاع پیدا کرده و فلان این از باب است که یعنی تاریکی، نه این که واقعاً شب، اگر واقعاً شب شده که شک ندارد در این که وقت نماز است و افطار می‌شود کرد. «اتموا الصیام الی اللیل» دیگر شکّی ندارد که، این لیلی که دارد این جا می‌گوید یعنی به خاطر آن تاریکی که عارض شده در اثر این... جاهای

کوهستانی همین جور است دیگر که وقتی محاط به کوه است، خورشید هنوز غروب هم نکرده، مستتر نشده، وقتی پشت کوه قرار می‌گیرد مخصوصاً کوه‌هایی که بلند است، باعث می‌شود که این شک می‌کند که آیا واقعاً استتار پیدا کرد یا نه؟ این سؤالش این است. حضرت هم این جا فرموده باید چه کار کنیم؟ احتیاط باید بکنیم و این جا شبهه موضوعیه است و جای احتیاط هم هست، چرا؟ برای این که اصاله الاشتغال هست، استصحاب عدم غروب هست، همه این‌ها وجود دارد دیگه، اشتغال یقینی دارد به صوم، حق ندارد که بخورد اگر به قاعده اشتغال نگاه کنیم، اگر به استصحاب بقاء یوم، استصحاب بقاء یوم هم داریم. از نظر نماز مغرب هم همین جور است. اگر حالا نماز بخواند بعداً اشتغال یقینی به مغرب که می‌داند دارد، نمی‌داند با این جور نماز خواندن آن اشتغال یقینی از آن برائت حاصل شده یا حاصل نشد؟ پس بنابراین، این روایت شریفه، بنابر این احتمال که ظاهر روایت هم همین است که این می‌خواسته بگوید یک چنین وضعیتی است که کوه این جوری است، یک سرخی هم دیده می‌شود و من با این سرخی نمی‌فهمم که آیا استتار قرص شده یا نشده؟ حضرت می‌فرماید چه کار کن؟ می‌فرماید این جا باید احتیاط بکنی، پس این جا احتیاط، حضرت در شبهه موضوعیه می‌فرماید بنابراین ربطی به بحث ما ندارد. احتیاطی هم که حضرت این جا می‌فرماید بکن، یک احتیاطی است که علی القاعده است. طبق قواعد است. این هم احتمال دوم؛ احتمال سوم و چهارم یک قدری حالا باید توضیح بدهیم که دیگه ان شاءالله برای شنبه،

و صلی الله علی محمد و آل محمد.